#### مدخلی بر کلام جدید

#### محمد رضا هزاوه‏ای

قبل از ورود به مباحث کلام جدید،ضروری است نگاهی اجمالی به تعریف و هدف‏های علم کلام داشته‏ باشیم.در تعریف علم کلام گفته‏اند که این علم عبارت است از:تلاش عقلانی برای دفاع از یک دین خاص. لیکن باید توجه داشت که علم کلام،به خصوص در دوران جدید،رسالت‏های بیشتری را به عهده دارد.می‏توان‏ این رسالت‏ها و مسؤولیت‏ها را زیر چهار عنوان دفاع،اثبات،تبیین و تنسیق یا تنظیم خلاصه کرد.

##### 1.دفاع

شکی نیست که پیدایش علم کلام به منظور دفاع از حملات‏ مخالفان و دفع شبهات گوناگون بوده است و در زمان حال نیز که‏ مکتب‏های«الحادی»و«اومانیستی»به گونه‏های متعدد برای دفع‏ هر روزه شبهه می‏آفرینند،دفاع از مکتب و تلاش در جهت دفع‏ شبهات امری ضروری است.ولی نکتهء مهم و قابل ذکر در این جا آن است که نباید همواره به دفاع از مکتب بیندیشیم و مکتب را مقوله‏ای بدانیم که صرفا باید از آن دفاع کرد.برای توضیح بیش‏تر متذکر می‏شویم که یکی از فلاسفهء تاریخ معاصر انگلستان بر این‏ باور است که هر تمدن،تفکر یا مکتبی،در دورهء تهاجمی و تدافعی دارد.

در دورهء نخست،مکتب می‏کوشد تا در عرصهء اندیشه‏ها یکه‏تاز باشد و برای دیگر مکتب‏ها و نحله‏ها ایجاد کند. لیکن در مرحلهء دوم،مکتب در وضعیتی قرار می‏گیرد که مجال‏ تهاجم به دیگر مکاتب را از دست می‏دهد و تنها در صدد آن است‏ که از نابودی خود جلوگیری کند،حال ما با این سؤال مواجه هستیم‏ که آیا این روند تهاجم و تدافع برای دین حق نیز صادق است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال باید به بررسی مکانیزم این روند بپردازیم‏ و روشن سازیم که بنا به چه علل و عواملی مکتبی موضع تهاجمی‏ خود را رها می‏کند و در وضعیت تدافعی قرار می‏گیرد.

به نظر می‏رسد که ظهور هر مکتب فکری،معلول بحران‏هایی‏ است که در جامعه پیدا می‏شود.این بحران‏ها اعم از سیاسی، اقتصادی و فکری هستند.مکتب نوظهور،در آغاز شعار برخورد با بحران را سر می‏دهد و بحران زدگان را تشویق می‏کند تا با گرایش‏ به این مکتب،مقدمات رفع مشکلات را فراهم سازند.مکتب، خود مدعی است که می‏تواند ریشهء بحران را بسوزاند و مبتلایان را از این ورطهء وحشتناک رها سازد.اما پس از مدتی،یا به دلیل‏ فروکش کردن بحران و یا عدم موفقیت مکتب در اجرای وعده‏هایی‏ که به طرفدارانش داده است،مقبولیت خود را از دست می‏دهد و چنان که گفتیم به موضع تدافعی می‏افتد.حال با توجه به این‏ مراتب،به نظر می‏رسد که مکتب حق همواره باید در موضع‏ تهاجمی باشد.زیرا:

اولا:این مکتب برای فرونشاندن بحرانی خاص به میدان‏ نیامده است تا پس از آن بحران،تاریخ مصرفش منقضی شود. بلکه داعیهء آن،پاسخ به نیازهای مستمر فطری آدمیان است.

ثانیا:مکتب،حق توانایی اجرای وعده‏های خود را دارد و هرگز در برخورد با مشکلاتی که جهت حل آن‏ها وارد معرکه شده‏ است،دچار شکست نخواهد شد.

اسلام به عنوان مکتب حق،طبق مطالب پیش گفته باید همواره‏ در موضع تهاجمی بماند.اما عملا مشاهده می‏کنیم که این مکتب‏ الهی نیز در موضع تدافعی قرار گرفته است و برای اثبات این مدعا، شواهد بسیاری می‏توان ارائه داد.نزدیک‏ترین و مشخص‏ترین این‏ شواهد،عقب نشینی مدافعان اسلام در برابر هجوم«لیبرالیزم»در جریان«انقلاب مشروطه»است.توضیح این‏که پس از پیروزی‏ انقلاب مشروطه،منادیان لیبرالیزم در مسند قدرت قرار گرفتند و نمایندهء تفکر اسلامی در آن دوران،یعنی شیخ فضل الله نوری، به انزوا کشیده شده و در نهایت هم بالای دار رفت.

صرف نظر از دیدگاه‏های متفاوت و چالش‏های فکری در ارتباط با داستان مشروطیت و موضع گیری‏های ویژهء شیخ‏ فضل الله،این جانب بر این باورم که آن مرحوم در اسلام خواهی‏ و دفاع از حریم این دین مقدس صادق بود؛هرچند بسیاری از پیشنهادها و دیدگاه‏ها و نظریاتش،حتی در آن زمان نمی‏توانستند اجرا شود.آری او منزوی شد و شاید از جهاتی ظالمانه نیز منزوی‏ شد.اما انزوای او را نمی‏توان با انزوای علی(ع)یکی دانست. زیرا علی(ع)امامی بود که می‏توانست با تکیه بر اسلام،نه تنها حجاز را که همهء جهان را به نیکوترین وجه اداره کند و برای اداره‏ جوامع بشری براساس اسلام،حرف و برنامه داشت.

دلیل ما بر این مدعا،صرف نظر از عصمت امام و انتصاب‏ وی از جانب خداوند و به نص قرآن،به منزلهء نفس پیامبر(ص) بودن آن بزرگوار،عملکرد داهیانه و رهبری بی‏نظیری است که آن‏ انسان والا در دوران کوتاه زعامتش با وجود مشکلات داخلی و خارجی اعمال کرد و دوست و دشمن را به شگفتی واداشت.اما مرحوم شیخ فضل الله نوری برای ادارهء جامعه خود برنامه‏ای‏ نداشت؛زیرا آن گاه که مجلسیان مصلحت را در مصالحه با ایشان‏ دیدند و وعده کردند که پیشنهادهای او را تصویب کنند،تنها پیشنهاد آن بزرگوار طرح حضور پنج مجتهد جامع الشرایط بود تا عدم مغایرت مصوبات مجلس را با موازین شرعی تأیید کنند. خود این طرح،هرچند در آن زمان بسیار مفید بود(گرچه عملا اجرا نشد)،اما:اولا،طرحی منحصر به فرد بود؛یعنی‏ شیخ فضل الله،سخن دیگری برای گفتن نداشت و یا ارائه نکرد. ثانیا،خود این طرح نیز دارای بار انفعالی بود؛زیرا مجتهدان مورد نظر صاحب طرح،تنها باید عدم مغایرت مصوبات مجلس را با موازین شرع تأیید می‏کردند نه موافقت آن‏ها را و بین عدم مغایرت‏ و موافقت،فاصله‏ای است به اندازهء فاصلهء سلب و ایجاب.

حال باید دید که به چه دلیل مدافعان اسلام به چنین موضع‏ انفعالی افتادند.به نظر این جانب،سه حادثهء«سقیفه»،«نهضت‏ ترجمه»و ظهور«صفویه»می‏تواند علل این امر باشد.در سقیفه، مسأله‏ای مورد بی‏مهری قرار گرفت که به نص قرآن،عدم طرح آن‏ از جانب رسول خدا(ص)در بین مردم،به منزلهء عدم اجرای کل‏ رسالت است.چنان که قرآن می‏فرماید:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته.»

در نهضت ترجمه نیز،باید به این نکته توجه داشت که هرچند اصل این نهضت،یعنی ترجمهء آثار یونانی سریانی و هندی به عربی، می‏توانست پدیدهء مثبتی باشد و مسلمانان را با اندیشه‏های دیگران نیز آشنا کند،لیکن،بنی عباس برای دستیابی به دو هدف،به گونه‏ای‏ که خود می‏خواستند،به این نهضت دامن زدند و در جهت خاصی از آن حمایت کردند.دو هدف مورد نظر آن‏ها عبارت بودند از:

1.منزوی کردن امامان از جهت علمی و فکری،با این تصور که آن بزرگواران با اندیشه‏های جدید آشنا نیستند و عالمانی که با این‏ اندیشه‏ها مجهز می‏شوند،می‏توانند،در مباحثات امامان را در موضع‏ انفعالی قرار دهند و شخصیت و اعتبار ایشان را در جامعه کاهش‏ دهند.اما چنان که می‏دانیم،تأمین این هدف برای آنان میسر نبود و نشد؛زیرا معصومان(علیهم السلام)به علم«لدنی»مجهزند و در برابر هیچ فکر اعلم یا تخصصی ناتوان نخواهند بود و ناتوانی از خود نشان‏ نخواهند داد.

2.منظور بنی عباس از حمایت نهضت ترجمه این بود که نوابغ‏ و شخصیت‏های مستعد جامعه را به گوشهء مدارس بکشاند و با طرح‏ مباحثی که هیچ گونه اصطکاکی با برنامه‏های حکومت و مفاسد و مظالم آن‏ها ندارد،ایشان را مشغول کند.با کمال تأسف باید گفت‏ که آن فاسقان در تحقق این هدف،توفیق زیادی داشتند.به گونه‏ای‏ که طرح مباحث دور از جامعه و تاریخ حتی به حوزه‏های شیعی نیز راه یافت و تا آن جا پیش رفت که قرآن از شمار درس‏های رسمی حوزه‏ خارج شد.

ظهور«صفویه»هرچند سبب رسمیت تشیع در ایران شد،ولی‏ بسیاری از ویژگی‏های تشیع را از این مکتب گرفت.زیرا اولا، صفویه مشرب تصوف داشتند.بنابراین نمی‏توان به پادشاهان‏ متدین این سلسله برای معرفی اسلام مانند شاه طهماسب امیدوار بود؛تا چه رسد به شاهانی که از تدین قابل قبولی نیز برخوردار نبودند؛مانند شاه اسماعیل دوم و شاه عباس.

به‏هرحال وقوع این حوادث،ضربه‏های مؤثری به پیکر اسلام‏ وارد کرد و آن را به موضع انفعالی کشاند.ما بر این باوریم که دفاع‏ از اسلام ضروری است.اما اسلام را در موضع تدافعی دیدن‏ نادرست است و باید برای رفع این نقیصه،تلاش همه جانبه کرد.

##### 2.اثبات

رسالت دیگر علم کلام،اثبات مبانی اعتقادی است،هرچند این دین مقدس با شبهاتی مواجه نشود.زیرا تنها در سایهء این اثبات‏ است که به حق جویان امکان انتخاب آن را می‏دهد.اگر اسلام بر این امر تأکید می‏ورزد که اصول دین نباید تقلیدی باشد و حتی‏ پیروان خود را به تحقیق در مبانی دین تشویق می‏کند،پس ضروری‏ است که علم کلام متکفل اثبات عقلانی این اصول باشد.

##### 3.تبیین

بسیاری از موضوعات مطرح شده در اسلام نیاز به اثبات‏ عقلانی ندارند و در بسیاری از موارد،امکان چنین امری نیز نیست؛ لیکن این موضوعات باید تبیین شود.مثلا مقولاتی از قبیل فرشته، جن،پل صراز،ویژگی‏های بهشت و جهنم،شیطان،بهشت‏ آدم و...تنها از راه تبیین می‏تواند برای معتقدان مقبولیت پیدا کند. البته باید توجه داشت که موارد تبیین به این امور منحصر نمی‏شود، زیرا مباحثی از قبیل اقتصاد اسلامی،نظام سیاسی در اسلام، فلسفهء تاریخ،انسان‏شناسی،حقوق زن و...نیز در زمان حال‏ باید تبیین و دیدگاه اسلام دربارهء این مقولات،روشن و شفاف‏ بیان شود.با توجه به مراتب فوق،علم کلام مقوله‏ای بسیار گسترده‏ می‏شود و به قول بعضی باید آن را فاقد موضوع تلقی کرد.

##### 4.تنسیق یا تنظیم

اسلام به عنوان یک مکتب مطرح است و مکتب عبارت‏ است از مجموعه هست‏ها و بایدها که در مرحلهء ایجاد با یکدیگر رابطهء طولی دارند(بایدها از هست‏ها زاییده می‏شوند) و در مرحلهء بقا از آن‏چنان رابطهء تنگاتنگی برخوردارند که حذف‏ کوچک‏ترین عنصر آن موجب متلاشی شدن کل مکتب‏ می‏شود.این مجموعه الزاما باید کامل باشد و بایدهای آن همهء شؤون زندگی ما را فرا بگیرد؛زیرا در غیر این صورت طرفداران‏ مکتب،ناگزیرند برای پر کردن موارد خلأ،دست به سوی‏ مکتب‏های دیگر دراز کنند و به پیوند مکتبی مبادرت ورزند که‏ این امر مستلزم پیدایش عناصر متضاد در درون مکتب است. از آن جا که مکتب‏ها الزاما با یکدیگر تناقض دارند،عناصر وابسته به هر مکتب با عناصر مشابه در مکتب دیگر نیز تناقض‏ خواهند داشت.هرگاه مکتبی حاوی عناصر متضاد باشد، متلاشی خواهد شد و تضمینی برای بقا و دوام آن وجود نخواهد داشت.مجموعهء مکتب،همانند مجموعه عناصری است که در یک ترکیب شیمیایی دخالت می‏کنند.چنان که می‏دانیم،حذف‏ بعضی از عناصر در یک ترکیب مستلزم تغییر کمی در آن نخواهد شد،بلکه ماهیت و کیفیت آن،مرکب را تغییر خواهد داد.

##### نگاهی گذرا به کلام جدید

گروهی بر این باورند که سخن از کلام جدید به میان آوردن، چندان وجهی ندارد؛زیرا اسلام در طول تاریخ همواره با شبهات‏ جدید مواجه بوده و امروز نیز همین روال حاکم است.هرچند دامنهء این شبهات در زمانهء ما بسیار گسترده است.اما تراکم کمی‏ شبهات،وجهی برای جعل عنوانی برای کلام جدید ایجاد نمی‏کند.البته با توجه به رسالت گستردهء علم کلام و عدم انحصار این رسالت به دفع شبهات و با توجه به پیدایش جریانی به نام‏ مدرنیزم که ماهیتا با جریانات پیشین متفاوت است و نظر به این‏که‏ اسلام،با ندرنیزم و مسائلی که این مقوله طرح می‏کند،باید به‏ نحو مطلوب و همه جانبه مواجه شود،به نظر می‏رسد که طرح‏ عنوان کلام جدید موجه و معقول است.پس از این بیان مختصر، به فهرست موضوعات مطرح شده در کلام جدید اشاره می‏کنیم. عنوان‏هایی که امروزه در کلام جدید مورد بحث قرار می‏گیرند، عبارتند از:

1.معرفت‏شناسی دینی

2.فلسفهء دین(به صورت معرفت درجهء دوم نه آن‏چنان که‏ در گذشته مطرح بوده است و با شیوهء فلسفی به اثبات دین‏ می‏پرداختند که البته معرفت درجه اول است).

3.زبان دین

4.هرمنوتیک

5.تعارض بین علم و دین

6.پلورالیزم

7.مدرنیزم

8.اومانیزم(تعارض انسان و خدا)

9.سیانتیزم

10.سکولاریزم

شرح این مقولات فرصتی دیگر می‏طلبد.